روی میز ارشاد

پاسخ بازتاب‌ها

■ طی هفته‌های گذشته این ستون، کتاب‌هایی که در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتظر دریافت مجوزند، را معرفی کرد و نظرات ناشر، مولف و مترجم‌هایی را که به نوعی کتابی در این وزارت دارند، بازتاب داد. تنها هدف این ستون یادآوری به مسوولان محترمی است که به اعتلای فرهنگ کتاب و کتاب خوانی کمک می‌کنند.

هفته گذشته رمان «زن، غذا، خدا» نوشته جنین راس و با ترجمه آراز ایلچخویی را معرفی کردیم که ازماه۱۱ سال پیش به وزارت ارشاد سپرده شده و همچنان منتظر دریافت مجوز مانده بود. طی هفته‌ای که گذشت، باخبر شدیم که این رمان که هم اکنون در رتبه دوم پرفروش‌های سایت آمازون قرار گرفته، موفق به دریافت مجوز شده و به زودی روانه بازار خواهد شد. «زمین در ذهن من می‌چرخد» عنوان مجموعه شعری است از رضا قنبری که توسط نشر آوای کلار در سال ۸۷ به ارشاد سپرده شد و سال ۸۸ کاملا ممنوع از چاپ اعلام شد. او می‌گوید: مسوولان وزارت ارشاد اغلب اسامی مولف‌ها را نگاه می‌کنند، اگر هم بخوانند برای آنها فقط یک سری از کلمات هستند که مهم‌اند نه محتوای آنها. معمولا این کلمات هستند که ممیز می‌خورند نه محتوای کتاب. توی ایران یا هر جای دیگری امکان ندارد که کل مجموعه‌ای رد شود. معمولا یک شعر یا چند شعر حذف می‌شود یا اصلاحیه می‌خورد اما اگر کل مجموعه رد شود، منطقی نیست.» «هوش و حواس گل شب بو برای من کافی است» عنوان آخرین دفتر شعر علی باباچاهی است که چند ماهی است از سوی نشر ثالث به ارشاد معرفی شده است. بابا چاهی درباره چاپ شدن یا نشدن این کتاب می‌گوید: «با توجه به سوابقی که درباره یکی از کتاب‌هایم در ارشاد قبلی داشتم، یعنی کتاب «پیکاسو در آب‌های خلیج‌فارس» که یک سال و نیم آنجا ماند و بالاخره به سرانجام رسید، هیچ تضمینی برای هیچ کتابی نیست. من به این روند عادت کرده‌ام و انتظار موضوعی عادی است. رای صادر نمی‌کنم که الزاما مشکل از کتاب من بوده باشد. اصولا نگاه ممیزهای گرامی به کتاب‌ها و مجموعه شعرهای من اصولا عمیق نیست، بلکه با پیش‌فرض برخورد می‌شود. شعر مخصوصا در ژانری که من کار می‌کنم، حتی ناب عاشقانه‌اش با تاویل‌های مختلفی روبه‌رو است. ژانر شعرهای من غیرمتعارف است و دارای دهلیزهای تو درتویی است. در این شعرها مخصوصا در این مقطع جهانی و زمانی و با تیراژهایی هزارتایی خرابکاری در کار نیست چون مساله یک فرد ۶۹ساله که من باشم، مساله اندیشیدن درباره ریشه‌ها، مولفه‌ها و رویدادهای جهانی است نه اینکه خیلی ساده‌لوحانه از به‌کاربردن «آب» این تعبیر را بکنیم که ای کاش لااقل سیل می‌آمد و کهکشان‌ها را می‌برد! من از درگاه خداوند برای بررسی‌ها تقاضای خوش‌بینی و شفافیت دارم. همین دیگر...» اخیرا متوجه شدیم که این روزها رضا رییسی درگیر گرفتن مجوز برای چاپ مجدد رمان «قطار ۵۷» است.

این سوی آب

یادآوری یک روز با معرفی یک کتاب

صلح؛ دیالکتیک همانندی و تفاوت

محمد کاکاوند

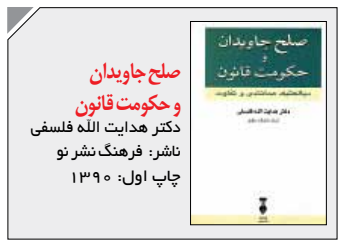

صلح جاویدان و حکومت قانون
دکتر هدایت الله فلسفی
ناشر: فرهنگ نشر نو
چاپ اول: ۱۳۹۰

■ بیست‌ویکم سپتامبر «روز جهانی صلح» است و به منظور یادآوری این روز قصد داشتم از موضوعی مناسب با این روز به قصد «ترویج صلح» سخن بگویم. موضوعاتی گوناگون مناسب به نظر می‌آمد از جمله: رانندگی کردن در کشور ما و اینکه رانندگان چقدر قوانین و مقررات راهنمایی‌ورانندگی را رعایت می‌کنند یا دانش‌آموزان کشور ما چقدر از حقوق خود و دیگران آگاهی دارند؛ یا دست کم چرا در مدارس ما پایبندی به قوانین و مقررات راهنمایی‌ورانندگی را به دانش‌آموزان آموزش نمی‌دهد، سایر قوانین و مقررات پیشکش. اما انتشار کتاب استاد هدایت‌الله فلسفی که حدود یک ماه و اندی از آن می‌گذرد؛ مرا بر آن داشت که کتاب را به خوانندگان بالقوه و بالفعل آن معرفی کنم. این کتاب برخلاف روش مرسوم زمانه ما، نه ترجمه است و نه تالیف بلکه تصنیف استاد هدایت‌الله فلسفی است برای کسانی که علاقه‌مند به حوزه‌های حقوق عمومی، حقوق بین‌الملل، فلسفه و مسایل اجتماعی هستند، بسیار مفید است؛ زیرا آنچه در کتاب آمده تاکنون نه به فارسی و نه به زبان‌های دیگر نوشته نشده است. مصنف بخش‌هایی از این کتاب را در دوره فوق‌لیسانس و دکترا تدریس کرده است. از ویژگی‌های کتاب صرف‌نظر از معانی و مفاهیمی که در آن کاویده شده ۱) دقتی است که در تنظیم و نگارش آن شده، ۲) برای کسانی که قصد نگارش کتابی در حوزه علوم انسانی دارند، الگویی خوب است۳) نثری ساده و صحیح دارد و مصنف کوشیده به گونه‌ای سخن بگوید که خواننده مقصود را دریابد، نه اینکه با درازنویسی و قلمبه سخن گفتن اظهار فضل کند و خواننده در فهم مقصود دربماند و سردرد بگیرد. به نظرم تنها اشکال کتاب در این است که نمایه انتهای کتاب «موضوعی» نیست و بیشتر به شکل «اعلام» است. امید است که خوانندگان، کتاب را با دقت بخوانند، بر نوشته‌های آن به دیده تردید بنگرند و درصدد نقد کتاب برآیند. مصنف اگرچه مستغنی از جایزه و جایزه‌گیری است اما اگر کتاب منصفانه داوری شود حتما استحقاق دریافت جایزه بهترین کتاب سال را دارد.

گفت‌وگو با بیژن اشتری درباره مجموعه‌های لنین، استالین، چه‌گوارا و مائو

تمام قد به احترام مشت آهنین

بهزاد عبدی: ترجمه‌های بیژن اشتری بهانه‌ای شد تا با او گفت‌وگویی با محور چهره‌های سیاسی قرن بیستم؛ استالین، لنین، چه‌گوارا و مائو و... برقرار کنیم. بیژن اشتری منتقد سینما و مترجم کتاب‌های «رفیق»، «مائو»، «استالین جوان_دربار تزار سرخ» و «لنین» است که توسط نشر ثالث به چاپ رسیده. هر کدام از این چهره‌ها در موقعیت فلسفی- سیاسی خود اهمیت فراوانی دارند. بیژن اشتری اخیرا کتابی با عنوان «دیکتاتورها و سینما» تالیف کرده که توسط نشر دنیای تصویر روانه بازار شده و در این گفت‌وگو مباحثی در باب تئوری‌های کارل مارکس، انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم، ایران و ارتش سرخ شوروی، حکومت‌های توتالیتر، دیکتاتورهای خاورمیانه و... مطرح شده‌است.

■ قبل از هر چیز از شما می‌خواهم توضیحی راجع به آثار در دست چاپ یا در دست ترجمه خودتان بدهید؟

زندگینامه «تروتسکی» نوشته «رابرت سرویس» را ترجمه کرده‌ام که فعلا در مرحله حروف‌چینی است و انتشارات ثالث آن را چاپ و نشر خواهد کرد. در حال حاضر کتاب دو جلدی «یان کرشو» درباره «آدولف هیتلر» را در دست ترجمه دارم. برای نشر افکار هم کتاب «بنیادگرایی» را ترجمه کرده‌ام که در ارشاد منتظر دریافت مجوز است.

■ چه موضوعی باعث شد تا بیژن اشتری به سراغ ترجمه تاریخ‌سازان قرن بیستم برود؟ کسی که ما پیش از این به عنوان منتقد سینما می‌شناختیم در موقعیتی کاملا متفاوت، آثاری نظیر رفیق، لنین، استالین و مائو را ترجمه می‌کند؟

یک علاقه قدیمی به ژانر زندگینامه که توام شده بود با علاقه همیشگی‌ام به مقوله تاریخ جهان باعث شد که ترجمه این مجموعه کارها را شروع کنم. متاسفانه مهم‌ترین کتاب‌های زندگینامه‌ای درباره این به قول شما «تاریخ‌سازان قرن بیستم» به فارسی ترجمه نشده است و به همین دلیل می‌توانم ادعا بکنم که ما فارسی‌زبان‌ها عملا هیچ شناخت درستی از این چهره‌های تاریخی نداریم. برای مثال، از بین مهم‌ترین یک‌صد کتابی که طی ۳۰سال گذشته درباره استالین توسط مورخان و پژوهشگران سرشناس جهان چاپ شده، شاید فقط دو تا سه عدد از این کتاب‌ها به فارسی ترجمه شده است و این در مورد لنین، تروتسکی، هیتلر، مائو، چه‌گوارا و... نیز صدق می‌کند. ما فارسی‌زبان‌ها متاسفانه دچار این توهم هستیم که این چهره‌های تاریخی را می‌شناسیم، اما واقعیت چیز دیگری است. توجه داشته باشید که در این ۲۰سال گذشته اتفاق بسیار مهمی رخ داده و آن سقوط نظام‌های کمونیستی و بازگشایی بایگانی‌های اسناد محرمانه در این کشورهاست. خود این اتفاق باعث شده که آدم‌هایی مثل لنین، استالین و تروتسکی در پرتو این اسناد تازه‌یاب، سیما و چهره تازه‌ای پیدا کنند. به همین دلیل ضرورت دارد کتاب‌های زندگینامه‌ای جدید درباره این چهره‌ها به فارسی ترجمه شود. حیطه ژانر زندگینامه‌های تاریخی برخلاف ظاهرش حیطه بسیار پویا و پرتحرکی است. و این ویژگی برای شخص من به عنوان مترجم خیلی جالب و هیجان‌انگیز است. تمام تلاشم این بوده که با گزینش و ترجمه بهترین و به روزترین کتاب‌های زندگینامه‌ای درباره این بازیگران قرن بیستمی لذت آشنایی با این چهره‌ها را با خوانندگان فارسی‌زبان این کتاب‌ها سهیم‌بشوم.

■ مانتیفوری در کتاب «استالین جوان - استالین دربار تزار سرخ» پرونده‌هایی از استالین ارایه کرده که پیش از این وجود نداشتند. نویسنده پرده از ابهاماتی از زندگی استالین برداشته که کسی از آن خبر نداشت. چرا این مسایل تا حالا مسکوت مانده بود؟ آیا کتاب‌های چاپ‌نشده شما نیز شامل این‌حساسیت‌هستند؟

البته این پرونده‌ها و اسناد وجود خارجی داشتند اما حکومت شوروی مانع از دسترسی مورخان و پژوهشگران به این اسناد شده بود. نظام‌های دیکتاتوری معمولا براساس مصالح و منافع خود تاریخ را می‌نویسند و ادیت می‌کنند و در همین راستا اسناد و واقعیت‌های تاریخی «ناهمساز» را یا تحریف می‌کنند یا خیلی ساده به گوشه خاک گرفته بایگانی‌های اسناد محرمانه‌شان تبعید می‌کنند. فروپاشی نظام کمونیستی شوروی در اوایل دهه ۹۰میلادی باعث برملا شدن انبوهی از اسناد محرمانه شد که مانتیفوری، نویسنده کتاب‌های «استالین جوان و دربار تزار سرخ» یکی از پژوهشگران و مورخانی بوده که به این اسناد دسترسی پیدا کرده است. این قضیه در مورد کارهای «رابرت سرویسگهم» صادق است. سرویس بر اساس همین اسناد تازه‌یاب سال گذشته کتاب زندگینامه «تروتسکی» را نوشته که جوایز بسیاری را هم نصیبش کرده است. به هر حال باید توجه داشت که اساس و بنیاد کار یک مورخ در درجه نخست مبتنی بر اسناد است و بازگشایی اسناد محرمانه نظام‌های کمونیستی دست کمی از وقوع یک انقلاب در عرصه تاریخ‌نگاری - به ویژه درباره زندگی شخصی و حرفه‌ای رهبران کمونیستی مثل لنین، استالین و تروتسکی- نداشته‌است.

■ انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را بلشویک‌ها به راه انداختند با رهبری لنین و نقش پررنگ تروتسکی و حتی عملکرد راسپوتین هم در موفقیت انقلاب بی‌تاثیر نبود، چه چیز باعث شد که بعد از انقلاب، قدرت به استالین رسید؟ بیماری مشکوک لنین و تبعید تروتسکی چه تعبیری برای شما دارد؟ آیا تقدیر باعث به قدرت رسیدن استالین شد یا خود استالین انقلاب را از دیگران دزدید یا...؟

بله، نقش تروتسکی در پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بسیار پررنگ بود؛ نقشی در حد و اندازه خود لنین و بسیار پررنگ‌تر از استالین. اما این ویژگی تروتسکی کفایت نمی‌کرد که او پس از مرگ لنین، رهبری شوروی را به دست بگیرد. تروتسکی با اینکه بسیار فهیم‌تر و باسوادتر از استالین بود اما مطلقا زیرکی استالین را نداشت. تروتسکی میل چندانی هم به تصاحب صندلی رهبری کشور نداشت. تروتسکی بیشتر دوست داشت بنویسد و نظریه‌پردازی بکند و در انزوای خودساخته خودش باشد اما استالین تشنه قدرت بود، روابط عمومی قوی‌ای داشت و اهل روشنفکر بازی‌ها و برج عاج‌نشینی‌های تروتسکی‌وار نبود و در عین حال مدیر و سازمان‌دهنده بسیار قابلی هم بود. این ویژگی‌ها باعث شد که در نبرد قدرت بر سر جانشینی لنین برنده استالین باشد و بازنده تروتسکی. در مورد بیماری لنین باید بگویم بیماری‌اش چندان «مشکوک» نبود. لنین از اوان جوانی مبتلا به انواع بیماری‌ها بود و نهایتا هم بر اثر چند سکته پیاپی درگذشت. اینکه می‌گویند استالین باعث مرگ لنین شد یا مسمومش کرد، صحت ندارد. در مورد بخش پایانی پرسش‌تان باید بگویم که استالین انقلاب را ندزدید بلکه دقیقا همان راهی را ادامه داد که لنین آغازگرش بود.

■ بعد از جنگ دوم استالین سپاهش را از شمال ایران خارج نکرد و برای انتقام از ایران رضاخان که با نازی‌ها همکاری کرده بود، قصد تفکیک و تجزیه مرزهای ایران را داشت. بعد با تهدید «ترومن»، رییس‌جمهور وقت آمریکا سربازهایش را از مرزهای ایران خارج کرد. این یعنی استالین از سوی آمریکا احساس خطر کرده بود؟ آن هم بعد از جنگ و شکست آلمان‌ها؟

این یکی از مقولات تاریخی است که محتاج تحقیقات بیشتر است. در مورد «همکاری رضاشاه با نازی‌ها» باید با احتیاط نظر داد. وجود چندصد مهندس و مستشار آلمانی در ایران دوران رضاخان را نباید به «همکاری رضاشاه با نازی‌ها» تعبیر کرد. اما درباره این پرسش که ارتش سرخ نهایتا چرا تصمیم به خروج از مناطق شمالی ایران و آذربایجان گرفت، دلایل متعددی وجود دارد: معادلات سیاسی در جهان آن روز و روزگار و به ویژه بدبستان‌های غربی‌ها با شوروی اقتضا می‌کرد که شوروی نیروهای نظامی‌اش را از ایران بیرون ببرد. عامل دیگر، وجود سیاستمدار آگاه و توانمندی به اسم «احمد قوام» است که توانست استالین را قانع کند که ارتش سرخ را از آذربایجان ایران خارج کند. قوام به استالین قول داد که ایران متقابلا امتیاز نفت شمال را به شوروی خواهد داد که این قول در ترغیب استالین موثر بود. هرچند قوام بعد از خروج نیروهای شوروی گفت که تصمیم درباره اعطای امتیاز نفت شمال منوط به تصمیم‌گیری مجلس شورای ملی است و مجلس هم این امتیاز را نداد و نهایتا تهدید شوروی به حمله اتمی از سوی ترومن رییس‌جمهور آمریکا نیز در خروج ارتش سرخ از آذربایجان موثر بوده؛ هرچند در این مورد ابهام‌های زیادی وجود دارد و معلوم نیست که آیا واقعا ترومن شوروی را تهدید به حمله اتمی کرده بود یا نه. البته من خودم در کتاب‌هایی که راجع به استالین خوانده‌ام یا ترجمه کرده‌ام هرگز به این موضوع بر نخورده‌ام. اما در هر حال، فشار آمریکا بر شوروی برای بیرون بردن نیروهای نظامی‌اش از ایران یک واقعیت است.

■ هیتلر در اوج قدرت در حضور زمامدارانی مثل موسولینی، چرچیل و... به استالین نگاه تحسین‌آمیزی داشته. استالین چه برتری‌ای نسبت به دیگران داشت که دورادور مورد احترام هیتلربود؟

دیکتاتورها معمولا و اصولا نگاه تحسین‌آمیزی نسبت به هم دارند. همان‌طور که به قول شما هیتلر برای استالین احترام زیادی قایل بود استالین هم در یک مقطعی احترام بسیار زیادی برای هیتلر قایل بود. احتمالا سیاست مشت آهنین استالین و قدرت مطلقه او ویژگی‌ای بوده که برای هیتلر «احترام‌برانگیز» بوده است.

■ چه‌گوارا را می‌توان محبوب‌ترین و معروف‌ترین چهره سیاسی نیمه دوم قرن بیستم حساب کرد. عقاید و تفکراتش، مظلومیتش در کشته شدن او یا تیپ و استایلش؛ کدام یک باعث این محبوبیت شده؟

همه اینها در اوج‌گیری محبوبیت چه‌گوارا موثر بوده است. چه‌گوارا در دهه ۶۰میلادی به شهرت رسید؛ دهه آرمانگرایی و اتوپیاباوری. فراموش نکنید که در آن دهه تکرارناشدنی، تب انقلاب و مبارزه با استعمار و امپریالیسم سرتاسر جهان را فرا گرفته بود. حتی دانشجویان کشورهای غربی به شدت سیاسی و انقلابی شده بودند. چه‌گوارا محصول همین دهه است. مرگ تراژیک و دراماتیک چه‌گوارا به شکل‌گیری اسطوره چه‌گوارا کمک کرد. چه در اوج جوانی و زیبایی کشته شد؛ در یک جنگ چریکی نابرابر علیه «امپریالیسم آمریکا». چه‌گوارا واضع نظریه جنگ چریکی است؛ هرچند نظریات و تئوری‌هایش خارج از این حیطه، چندان توجه‌برانگیز نیست. در واقع آنچه چه‌گوارا را چه‌گوارا کرد، دو چیز بود: سبک و سیاق زندگی‌اش به عنوان یک انقلابی باورمند به مبارزه مسلحانه و دهه خاصی که در آن مبارزه کرد و کشته شد.

■ بخش مهمی از عقاید چه‌گوارا که او را مجاب به مبارزه می‌کرد چه در بولیوی و چه در کوبا مبارزه با کاپیتالیسم و امپریالیسم بود. اما بعد از مرگش یکی از مصرفی‌ترین چهره‌های تاریخ شد. خودش هم فکر می‌کرد که یک روز تصویرش روی تی‌شرت‌ها و ماگ‌ها و کلاه‌ها برود؟ و الگو شدنش برای طراحان لباس و مد، یکی از ابزارهای کاپیتالیسم باشد؟

من با این تعبیر شما که می‌گویید چه‌گوارا «یکی از مصرفی‌ترین چهره‌های تاریخ» است، مخالفم. اگر تی‌شرت‌ها و ماگ‌ها و پوسترهای چه‌گوارا پرفروش است این به دلیل علاقه توده‌های مردم به اسطوره چه‌گوارا است و این به معنای آن نیست که چه‌گوارا تبدیل به «یکی از ابزارهای کاپیتالیسم» شده است. افزایش محبوبیت چه‌گوارا منطقا نباید خیلی به نفع «کاپیتالیست»ها باشد. الان نام و چهره چه‌گوارا در بسیاری از نقاط جهان الهام‌برانگیز انقلابیون است. نمی‌دانم پوسترهای چه‌گوارا را در تظاهرات مردم مصر و یمن دیدید یا نه. این خودش نشانه‌ای است که چه‌گوارا هنوز یک منبع الهام برای انقلابیون جهان است ضمنا تصور نمی‌کنم که «کاپیتالیست‌ها» پول چندان زیادی از این تی‌شرت‌ها و ماگ‌ها به جیب زده باشند.

■ چقدر تفکر مائو در صنعت و فرهنگ و ذهن عمومی مردم امروز چین تاثیر داشته؟ آیا یک‌بار مصرف بودن اغلب کالاهای چین از اندیشه مائو می‌آید؟

بله، من هم این را شنیده‌ام که مائو مردم کشورش را به ساختن وسایل و کالاهای یک‌بار مصرف توصیه می‌کرده و معتقد بوده که تعمیر وسایل معیوب بی‌معناست و باید رفت به طرف تولید وسایل و مصنوعات یک‌بار مصرف اما آنچه چین امروز را مبدل به دومین اقتصاد بزرگ جهان کرده، اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه «تنگ شیائو پینگ» و نه اندیشه «مائو تسه تونگ.» اتفاقا سابقه مائو در امور اقتصادی کشورش بسیار ضعیف و نومیدکننده است. مائو هیچ شناختی مطلقا از مقولات اقتصادی نداشت. در زمان مائو، میلیون‌ها چینی بر اثر قحطی و گرسنگی جان دادند. سیاست‌های اقتصادی مائو دست‌کمی از فاجعه نداشت اما همه چیز در پی مرگ مائو و روی کار آمدن «تنگ شیائو پینگ» عوض شد. این آقای تنگ بود که چین را به مسیر رشد اقتصادی سوق داد. ضمنا این را هم بگویم که به نظر من کالاهای چینی آن‌طور که خیلی‌ها ادعا می‌کنند، بی‌کیفیت و یک‌بار مصرف نیست. مطمئن باشید که به زودی کالاهای چینی از حیث کیفیت گوی سبقت را از کالاهای غربی، ژاپنی و کره‌ای خواهد ربود.

■ تفکر و هدف مارکس از فلسفه‌اش تقسیم رنج و اشتراک خوشبختی بود. مارکس می‌خواست با فلسفه‌اش انسان مدرن را به سعادت برساند. چه شد که به هر جای قرن بیستم نگاه می‌کنی، اگر جنگی به پا شده باشد و خونی ریخته شده باشد، جنگ، انقلاب و خونریزی‌ها همگی یک نسبتی با مارکس داشتند؟

مارکس اقتصاددان بزرگی بود. اصول ماتریالیسم تاریخی که از جمله محصولات فکری مارکس بود، یک ابزار فکری بسیار مهم در دست هر پژوهشگر و مورخی برای شناخت گذشته است. مارکسیسم به ما کمک کرده که شناخت بسیار بهتر و جامع‌تری از تمدن‌های گذشته و از شرایط اقتصادی مردمان اعصار گذشته داشته باشیم و علاوه بر این بسیاری از نظریه‌ها و فرمول‌بندی‌های مارکس درباره چگونگی کارکرد نظام سرمایه‌داری کماکان به قوت خودش باقی است و حتی به قول ژوزه ساراماگو، نویسنده پرتغالی، هیچ زمانی به اندازه حالا مارکس - در پیوند با تحلیل اقتصادی نظام سرمایه‌داری- به حق نبوده است. اما جدای از این ویژگی، جزمیاتی در اندیشه‌های مارکس وجود دارد که راه را بر خشونت باز می‌کند. برای مثال این ادعای مارکس که «تمام تاریخ، تاریخ مبارزه طبقاتی است» بهانه‌ای به دست رهبران و دیکتاتورهای مارکسیست و کمونیست داد که به حذف فیزیکی «طبقات بهره‌کش» رو بیاورند. مارکس تصور می‌کرد که کل فکر کمونیسم را می‌توان در این فرمول خلاصه کرد: نابودی مالکیت خصوصی. مارکس غایت باور بود و به برپا کردن یک بهشت این جهانی اعتقاد داشت. اندیشه‌های مارکس از این حیث شبیه یک مذهب بود؛ منتها یک مذهب کاذب که خودش را در قالب یک سری اصول علمی جا زده بود و اندیشه‌ای که خصوصیت ماورای الطبیعه‌ای داشته باشد و برای خودش رسالت تاریخی قایل باشد. طبیعتا زمینه‌های لازم برای بسیاری از جزمی‌گرایی‌ها، تعصب‌ورزی‌ها و خشونت‌ورزی‌ها را فراهم می‌کند.

■ چرا هیچ کدام از این انقلاب‌های سوسیالیستی به آرمان‌شهر مارکس ختم نشد؟

بله، مارکسیسم بزرگ‌ترین رویا و اتوپیای قرن بیستم بود. به نظر من وجود عناصر عقل‌گریز و رویایی در مارکسیسم به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی ، عامل اصلی در شکست «انقلاب‌های سوسیالیستی» بوده است. مارکس وعده داده بود که با نابودی مالکیت خصوصی و با اعمال مدیریت تمرکزگرا بر ابزار تولید و با نابودی کارمزدی می‌توان انسان را رهایی بخشید و رفاه و سعادت را فراگیر کرد. اما بسیاری از انقلاب‌های سوسیالیستی «این کارها را کردند و این راه‌ها را رفتند ولی نه تنها رفاه و سعادتی برای ملت‌هایشان نیاوردند، بلکه به جایش نظام‌های مبتنی بر دروغ، جنایت، استثمار و فقر و ستم را برپا کردند. جدا از همه اینها در اندیشه‌های مارکس عناد و دشمنی با آزادی و ارزش‌های دموکراتیک کاملا مشهود است بنابراین طبیعی است که حاکمان یا انقلابیون مارکسیست چندان نگران نقض آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک مردم کشورهایشان نباشند و به جای آرمان‌شهر برای مردمان‌شان کابوس شهر بر پا کنند!

■ چه شباهتی بین حکومت‌های توتالیتر قرن بیستم و حکومت دیکتاتورهای خاورمیانه مثل مبارک، قذافی و... که یک به یک سقوط کردند یا در حال سقوط هستند، می‌بینید؟

گرچه آلمان نازی و روسیه استالینی را می‌توان نظام‌های توتالیتر لقب داد اما کوبای کاسترو یا کشورهای کمونیستی اروپای شرقی بیشتر نظام‌های اقتدارگرا هستند تا توتالیتر؛ هرچند که وجه شباهت‌ها میان حکومت‌های دیکتاتوری - چه از نوع توتالیتر چه از نوع اقتدارگرا- فراوان است: حکومت تک حزبی؛ کیش پرستش شخصیت لیدر؛ ایدئولوژی محوری؛ انقیاد نظام تقنینی و...

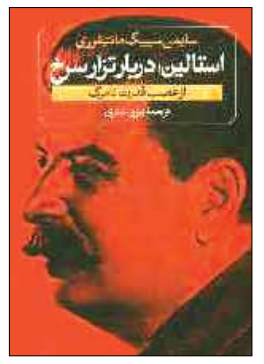

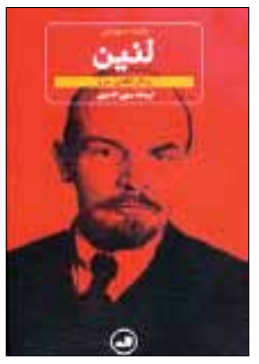

خدمت کمونیسم به دموکراسی

احسان نراقی

لنین در عصر خودش بتی بود که دیگران ساخته بودند. دامنه این بت خیلی وسیع بود و به سرعت ظرفیتی جهانی پیدا کرد. اما در این ۶۰، ۷۰سال آن‌چنان عقب رفته است که از او دیگر چیزی باقی نمانده. لنین در رفتارش عملا ضد خودش را اعلام کرده است. چیزی که بیش از هر چیز مهم باشد این است که لنین خودش، خودش را مصرف کرد. همه آن علاقه‌ای که مردم در سراسر دنیا به او داشتند ظرف چند دهه به نفرت تبدیل شد. چون خیلی زود فهمیدند که سوسیالیسم و عدالت اجتماعی با لنین اعمال نخواهد شد. لنین ماهیت انسان را نشناخت. نفهمید که هر انسانی خصوصیاتی دارد و از آنها پیروی می‌کند. و ندانست که سرانجام روزی هر «اَبَر»ی زیر دست و پا له خواهد شد. امروزه فقط برای کشورهای عقب‌مانده و جهان سومی، لنین و امثال او مهم هستند. اگر به کتابخانه‌های این کشورها بروی می‌بینی که کتاب‌های مربوط به او فراوان هستند. در کشورهای توسعه‌یافته و پیشرفته چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد. امروز مردم از شمایل لنین فراری‌اند. پر واضح است که او مایه فساد اجتماع شده نه پیشرفت آن. این نتیجه افراط او چه در تفکر و سیاستش و چه در زندگی شخصی‌اش است. بیشترین کاری که او کرد این بود که عده‌ای ساده‌لوح را دور خودش جمع کند و در نهایت همین افراد از او روی برگردانند. حتی در کشورهایی با حکومت سوسیالیسم هم اسم لنین فراموش شده است. بین لنین و استالین یک نوع رابطه‌ای برقرار بود، چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب. اما با همه اختلافاتی که داشتند تقریبا راه‌شان یکی بود. نقطه مشترک بین آنها «حزب کمونیسم» بود که هر دو برای ابقای آن دست به هر کاری می‌زدند و از هر چیزی می‌گذشتند. برای آنها نوعی از رادیکالیسم بسیار مهم بود. از جنبه خصوصیات شخصی نیز انتقام‌جویی در استالین خیلی بیشتر از لنین بود. به هر حال استالین بعد از لنین به قدرت رسید و وضعیتی به وجود آورد که فقط خاص خودش بود. در کل خشونت استالین بیشتر از لنین بود. فرق عمده بین آنها این بود که تفکر و تئوری‌های سیاسی لنین محکم‌تر از تفکرات استالین بود. لنین خودش را محدود به جغرافیا نمی‌کرد و جهانی فکر می‌کرد. استالین این قدرت را نداشت و سعی می‌کرد با زور هم‌تراز لنین باشد. هیچ‌کدام به مارکس وفادار نماندند و هر کدام تاویلی از مارکس که با ذوق و میلش مطابق باشد. هر وقت در سیاست‌هایشان موفق نمی‌شدند و به نتیجه‌ای نمی‌رسیدند، به مارکس متوسل می‌شدند. در نهایت هر دو یک وضعیت داشتند. مارکسیسم کاملا برخلاف استالینیسم بود. تروتسکی از لنین و استالین بسیار خفیف‌تر بود و از نظر تفکر و دانش بسیار جلوتر از آنها بود. در مجموع خدمت کمونیسم به دموکراسی، بیش از هر چیز بود. سوسیالیست‌ها بعد از تجربه خشونت‌های استالین به این نتیجه رسیدند که دموکراسی موضوع گذرایی نیست، فهمیدند دموکراسی بر هر ایدئولوژی‌ای برتری دارد و ساختن یک فضای دموکرات مهم‌تر از هر چیزی است. دنیا به سمت دموکراسی در حال حرکت است. مثلا حوادث اخیر خاورمیانه شهودی بر تایید این موضوع است. دیدیم که حاکمان این کشورها با تمام قدرتی که داشتند نتوانستند در برابر دموکراسی‌خواهی مقاومت کنند. دموکراسی موضوعی انسانی است و با ذوق انسان امروز سازگار است. انسان امروز تحمل آن دیکتاتوری‌های صد سال گذشته را ندارد. خواسته‌های این انسان با آن مطابقتی ندارد. دموکراسی از هر دو رژیم لنینیسم و استالینیسم قوی‌تر است. این حکومت‌ها در گذشته خیلی رادیکال بودند و موفق به نظر می‌رسیدند اما گذر زمان عکس این موضوع را ثابت کرد. نیم قرن پیش یعنی زمان بعد از جنگ جهانی دوم کمونیسم چیزی حدود ۱۸۰ تا ۲۰۰ نماینده در پارلمان داشتند و حالا تعداد نماینده‌هایشان کمتر از ۲۰ تاست. امروزه حتی کشورهای سوسیال نیز میانه خوبی با لنین و استالین ندارند و به اکراه از آنها حرف می‌زنند. در عوض کمونیست‌ها هنوز باور به لنین و استالین در وجودشان عمیق است. موقعیتی ساخته نشده که عملکرد آنها ارزیابی شود و هنوز به این جسارت نرسیده‌اند که بگویند ما با این موضوع لنین یا آن قسمت استالین مخالفیم.

اندیشیدن با پتک

فرار مردم از کتابخوانی

بلقیس سلیمانی
داستان‌نویس

■ در حقیقت آمار رسمی و بی‌طرفی از وضعیت کتابخوانی وجود ندارد. اگر با توجه به تیراژ کتاب‌ها بخواهیم قضاوت کنیم، به نظر می‌رسد وضعیت ناامیدکننده است اما این موضوع که چرا مردم کتاب نمی‌خوانند، می‌تواند علل مختلفی داشته باشد. مثلا وجود رسانه‌های گوناگون، گران بودن کتاب و غیره می‌تواند از دلایلی باشد که مردم به کتاب احساس نیاز ندارند. همچنین باید به سیاست‌های دولت هم اشاره کنم. دولت به راحتی می‌تواند در زمینه کتابخوانی نقش موثری داشته باشد. این امر مستلزم این است که دولت اعتماد مخاطبان را جلب کند و به آنها نشان دهد که می‌توانند کتاب دلخواه خود را در بازار ایران به دست بیاورند. وقتی مخاطب در می‌یابد که کتاب دلخواهش از نویسنده دلخواهش در خارج منتشر می‌شود و در ایران نه! در نتیجه اعتماد خود را از دست می‌دهد. کتاب‌ها به موقع به دست مخاطب نمی‌رسد. کتاب‌ها مثل کالاهای دیگر زمان‌مند هستند و باید به موقع به دست مصرف‌کنندگان برسند در حالی‌که مراحل گزینش باعث تاخیر در دسترسی آثار به مخاطبان است. بازار کتاب از یک طرف نشر، نویسنده و از طرف دیگر مخاطب بازار شادابی نیست. عوامل زیادی باعث این رکود بوده‌اند که مهم‌ترین آنان سیاست‌های دولت است. در حقیقت دولت مدام باعث گله‌مندی نویسندگان که مهم‌ترین رکن بازار کتاب هستند، می‌شود. در نتیجه بازار شاداب نیست و مخاطبان از آثار و محتواهای جدید استقبال نمی‌کنند تا وقتی که این سیاست‌ها وجود دارد بازار همچنان راکد می‌ماند. از طرفی دولت فضای کتابخانه‌ها را غنی نمی‌کند. کتاب‌های عده‌ای خاص برای کتابخانه‌ها تهیه می‌شود. اگر این کتاب‌ها، کتاب‌های خوبی بود، از طریق بازار خصوصی به فروش می‌رسید و مطمئنا در کتابخانه‌ها هم، این آثار متقاضی ندارد. گزینش یک‌سویه که یک هیاتی باشد و خیلی از کتاب‌ها را دچار ممیزی کند به بازار کتاب کمکی نمی‌کند و همچنین از عوامل دیگر رکود بازار، نبود تبلیغات است. تبلیغ کتاب در رسانه‌های رسمی وجود ندارد. همه می‌دانیم که کتاب یک کالای فرهنگی است و نمی‌تواند از عهده هزینه‌های بالای تبلیغات برآید. می‌توان برای کمک به این حوزه، تبلیغات رایگان یا کم هزینه منتشر کرد. امروز فضای نامناسب برای نویسنده و مخاطب وجود دارد. در حالی‌که بازار از کتاب‌های خاص اشباع است.

آن سوی آب

پناهگاه

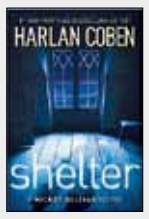

Shelter
HARLAN CORBEN
A Mickey Bolitar Novel

■ کتاب پناهگاه به نویسندگی هارلان کوبن، یکی از بهترین کتاب‌های ماه سپتامبر سایت «بارنزاند نوبل» است. هارلان کوبن اغلب به واسطه داستان‌های معمایی و تریلرش شهرت یافته است. او در سال ۱۹۶۲ در خانواده‌ای یهودی در نیوجرسی آمریکا متولد شد. بعد از فارغ‌التحصیلی در رشته علوم سیاسی از دانشگاه امرست در صنعت گردشگری مشغول به کار شد. سال آخر دانشگاه را می‌گذراند که استعداد نویسندگی خود را کشف کرد و اولین کتابش در سن ۲۶سالگی به چاپ رسید. اکثر کتاب‌های هارلان کوبن در حومه شهر نیوجرسی، شهری که خود نویسنده در حال حاضر در آن زندگی می‌کند، روی می‌دهد. از ویژگی‌